



به قلم استاد اله مرعشی

می‌باشد، و این امر اختصاص به مسلمان و غیر مسلمان ندارد و اگر در برخی روایات کلمه "فی الاسلام" و یا "علی مؤمن" آمده است، دلیل بر این نیست که این قاعده تنها برای مسلمانان است. همچنانکه بسیاری از قواعد فقهی که مورد بحث قرار می‌گیرد تنها اختصاص به دین اسلام ندارد بلکه به عنوان "حقوق بشر" شامل حال همه انسانها می‌شود.

ب- روایات: روایاتی که از ائمه معصومین علیهم‌السلام در ارتباط با قاعده "لا ضرر" رسیده است، بسیار است اما مهمترین آنها روایت "سمرقین جندب" می‌باشد که در ذیل نقل می‌شود:

ابن بکیر از زراره، از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که در زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردی بود به نام "سمرقین جندب" که وی در حیاط مردی انصاری، نخلی داشت و محل سکونت انصاری نیز در کنار درب ورودی بوستانی بود که محل عبور و مرور سمرقین جندب بود. سمره به بهانه سرکشی به نخل خود، هر بار سرزده وارد بوستان می‌شد بی آنکه از مرد انصاری اجازه ورود بگیرد. انصاری بارها این نکته را به وی متذکر شد اما "سمره" نپذیرفت. انصاری نیز وقتی چنین دید نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و از سمره شکایت کرد. حضرت نیز کسی را در پی سمره فرستاد و او را احضار نمود و شکایت انصاری را به وی بازگفت و به او فرمود: از این پس هر وقت می‌خواهی وارد بوستان شوی از انصاری اجازه بگیر، اما سمره، همچنان خودداری کرد. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این بار، پیشنهاد خرید نخل را به سمره نمود و هرچه بهای آن را نیز بالا برد، او نپذیرفت حتی به او فرمود: نخلی در بهشت به

استناد شود چنانچه بسیاری از قواعد فقه مانند: قاعده مایضن و مالا یضمن، قاعده غرور و... نیز مستند به بنای عقلاء می‌باشند. بنای عقلاء در استنباط احکام نقش بسیار مؤثری را ایفاء می‌کند و شارع مقدس، که خود از عقلاء و نیز رئیس عقلاء می‌باشد قطعاً روشهای عقلانی را در احکام شرعی تأیید می‌نماید. بدیهی است که مقصود از بنای عقلاء هرگونه بنایی نیست که با روشهای عقلانی سازگاری نداشته باشد، چنانچه اگر عقلاء اعمالی را انجام دهند که با اصول عقلانی هماهنگ نباشد یا با اصول عدالت سازگاری نداشته باشد، نمی‌توان آن را داخل در حوزه بنای عقلاء دانست. بلکه آنها یک دسته اموری هستند که منشاء دیگری از قبیل سنتها و عواطف بشری و... دارند. و البته آنها را نمی‌توان از مصادیق بنای عقلاء محسوب نمود و بز این اساس بنای عقلاء، همان روشهای عقلانی می‌باشد که به حسن عدل و قبح ظلم برگشت می‌نماید و نیازی به امضای "شارع" ندارد زیرا شارع هرگز امری را که بر اساس عدالت باشد، رد نمی‌کند و همچنین امری را که مظهر ظلم و ستم می‌داند، مورد تأیید قرار نمی‌دهد.

آری، زمانی ضرورت دارد شارع مقدس بنای عقلاء را تأیید نمایند که ما به حسن و قبح عقلی قائل نیاشیم و مثل اشعریها معتقد باشیم که: "آنچه را که شارع نیکو می‌داند، نیکو بدانیم و آنچه را که زشت و قبیح می‌شمرد، زشت و قبیح بدانیم" و قاعده لا ضرر که یک قاعده عقلانی است بر همین اصل استوار است زیرا، مستند این قاعده رفع هرگونه ظلم و ستم نسبت به مردم بلکه نسبت به همه جانداران

نظر به این که "قاعده لا ضرر" یکی از مهمترین قواعد فقهی است و فقهاء عظام و اصولیین نیز رساله‌های متعددی در ارتباط با این قاعده نوشته‌اند لازم دانستم، این قاعده را مورد بحث و بررسی قرار دهم و نکاتی را که لازم است در این باب مورد بحث و بررسی قرار گیرد بیان نموده، نظر خوانندگان محترم را به آنها جلب نمایم. بنابراین مواردی که در باب این قاعده مورد بحث قرار می‌گیرند، عبارتند از:

- ۱- مدرک قاعده.
- ۲- مفاد و محتوای قاعده.
- ۳- پاسخ به ایراداتی که بر قاعده وارد آورده‌اند.
- ۴- تنبیهات و نکاتی که مبین حدود این قاعده می‌باشد، و نکاتی که مشتعل بر فروعی هستند که فقهاء بر قاعده متفرع ساخته‌اند و قاعده را دلیل بر آنها قرار داده‌اند.
- ۵- بیان نسبت قاعده به ادله دیگری که معارض با قاعده هستند.
- ۶- بیان حکم اضرار به نفس.

۱- مدرک و دلیل قاعده

الف - بنای عقلاء: یکی از منابع فقهی و ادله قاعده "لا ضرر" که شاید اساسی‌ترین دلیل بر قاعده "لا ضرر" نیز محسوب شود، بنای عقلاء می‌باشد که سایر ادله نیز به این دلیل باز می‌گردند و البته فقهاء نیز کمتر به این دلیل توجه فرموده‌اند. زیرا ایشان با وجود روایات، خود را بی‌نیاز از بنای عقلاء دانسته‌اند. اما از آن جایی که استناد به بنای عقلاء در بسیاری از فروع که بر این قاعده متفرع می‌گردند، تأثیر دارد لذا ضروری است به بنای عقلاء نیز

**●● زمانی ضرورت دارد شارع مقدس بنای عقلاء را
تأیید نمایند که ما به حسن و قبح عقلی قائل نباشیم و
مثل اشعریها معتقد باشیم که: آنچه را که شارع نیکو
می‌داند، نیکو بدانیم و آنچه را که زشت و قبیح
می‌شمرد، زشت و قبیح بدانیم.**

تو می‌دهم باز او نپذیرفت... رسول خدا ﷺ
بالاخره به انصاری فرمود: برو نخل را از بس
درآور و به سوی او بینداز، زیرا "ضرر و
ضراری نیست! و در روایت "ابن مسکان"
آمده است که آن حضرت به سمره فرمود "انک
رجل مضار، ولا ضرر ولا ضرار علی مؤمن".
[پ - سند حدیث: تردیدی نیست که جمله
"لا ضرر ولا ضرار" از رسول اکرم ﷺ صادر
گردیده است همچنانکه شیعه و سنی
نیز آن را از آن حضرت نقل کرده‌اند.
گرچه در بعضی روایات کلمه
"فی الاسلام" و در برخی دیگر کلمه

"علی مؤمن" آمده است اما ظاهراً این کلمات
پس از پیامبر، بر متن حدیث اضافه گردیده
است حتی بر فرض آن که رسول اکرم ﷺ به
یکی از آنها اشاره فرموده باشد، منظور آن
حضرت تخصیص حکم به شخص مسلمان یا
مؤمن نبوده، بلکه - در این جا - حکم صادر
شده، متوجه یک فرد مسلمان بوده است.
بدیهی است که ظلم و ستم به هیچ کس (چه
مسلمان و چه غیر مسلمان) جایز نیست.

۲ - مفاد و معنای مفردات حدیث

دومین موضوعی که لازم است مورد
بحث قرار گیرد مفاد حدیث و مفردات آن
می‌باشد. مقصود از مفردات حدیث، کلمه
"ضرر و ضرار" است.

[الف - معنای ضرر: معنای "ضرر" از نظر
عسرف روشن است و بیشتر در معنای
(ضد نفع) به کار می‌رود. در کتاب
"مقاییس اللغة" می‌گوید: (الضرر: ضد النفع) و
در کتاب "صحاح" و "نهایه" ابن اثیر و قاموس
نیز به همین معنی آمده است. و از کتاب
"مصباح" نقل شده است، که گفته می‌شود:
"ضرة یضره اذا فعل به مکروها". بنابراین اگر

کسی عملی را نسبت به
فرد دیگری انجام دهد که
وی را از آن عمل کراهت
آید و آن را نپسندد، آن
عمل را "ضرر" می‌گویند و
همچنین در کتابهای لغت
معانی دیگری برای واژه
ضرر آورده‌اند و اما چون

معنای آن از نظر عرف روشن است، نیازی به
رجوع به کتابهای اهل لغت نیست زیرا نخست
این که قول اهل لغت حجیت شرعی ندارد و
دوم، بر فرض حجیت داشتن نیز، استناد به
آنها زمانی الزامی خواهد بود که معنای آن
روشن نباشد و نیز مراجعه به اهل لغت از باب
رجوع جاهل به عالم معتبر است پس، با
روشن بودن معنای "ضرر" دیگر نیازی به

**●● حضرت امام (ره) می‌فرمایند: مقصود از
"لا ضرر" یک حکم سلطانی و حکومتی است.**

رجوع به اهل لغت نیست.
همچنین، "ضرر" با در نظر گرفتن موارد
استعمال آن همان طوری که از کلمات
حضرت امام استفاده می‌شود گاهی در معنای
"قرار دادن دیگری در تنگنا" به کار می‌رود
چنانکه در حدیث "لا ضرر" نیز به همین معنی
به کار رفته است و گاهی نیز به معنای "ایجاد
نقص در جان و یا مال و یا عرض" به کار
می‌رود. بنابراین حدیث لا ضرر نه تنها
ضررهای مالی و جانی را شامل می‌شود، بلکه،
ضررهای معنوی را نیز در بر می‌گیرد. اینکه
بعضی می‌پندارند که "ضرر" شامل ضرر
معنوی نمی‌شود، درست نیست زیرا می‌توان
ادعا کرد که "حدیث لا ضرر" در ارتباط با ضرر
معنوی که "سمره" بر انصاری وارد می‌نموده،
صادر گردیده است. علاوه بر آن، "حدیث
لا ضرر" در مقام بیان یک حکم تعبدی نیست
بلکه یک قاعده عقلانی است که به منظور
اجرای عدالت اجتماعی و رفع هرگونه ظلم و
تجاوز از تمام انسانها صادر گردیده است.

[ب - معنای ضرار: برای واژه "ضرار" معنای
بسیاری بیان شده که در ذیل به برخی از آنها
اشاره می‌شود:

۱ - به معنای مجازات بر ضرر: در کتاب
"مجمع البحرین" گفته ضرار بر وزن فعال از
ماده "ضر" اخذ شده است و معنای "لا ضرار"
این است که: کسی نمی‌تواند دیگری را بر
ضرری که بر او وارد آورده است،
مجازات کند.

۲ - ضرار عبارت است از اینکه دو نفر به
یکدیگر ضرر وارد آورند.

۳ - بعضی می‌گویند: "ضرار" به معنای
(ضرر) است و در حدیث به منظور تأکید آمده
است و همین معنی در کتاب "قاموس" و
"مصباح" ذکر شده است.

۴ - بعضی گفته‌اند "ضرار" آنست که
شخصی بر دیگری ضرر وارد آورد بدون
اینکه از آن ضرر سودی عائدش شود اما
ضرر، آنست که شخص بر دیگری
ضرری وارد آورد که از آن ضرر
بخواهد منتفع شود.

۵ - بعضی ضرر را به معنای (ضیق
و در تنگنا قرار دادن) آورده‌اند و چنین معنایی
را صاحب "صحاح" نیز ذکر کرده است.

۶ - بعضی می‌گویند "ضرار" آنست که
شخصی، متصدی ضرر رساندن به دیگری
گردد و بخواهد متعمداً و با سبق تصمیم بر
دیگری ضرر وارد آورد و این معنا از کلمات
"محقق اصفهانی" و "ثائینی" استفاده می‌شود. و
به نظر می‌رسد در حدیث لا ضرر و لا ضرار
مقصود از "لا ضرار"، همین معنای اخیر بوده
باشد.

مقصود از لا ضرر و لا ضرار چیست؟

یکی از مباحثی که درباره محتوای حدیث
لا ضرر، مطرح است، این است که مقصود از
"لا ضرر و لا ضرار" چیست؟
پیرامون این حدیث چندین نظریه ابراز
گردیده است که ذیلاً مورد بررسی قرار
می‌گیرد:

۱ - بعضی از لغویین و شارحان حدیث
می‌گویند مقصود از کلمه "لا" در حدیث نهی از
ضرر و ضرار است و مقصود از نهی از آن
تحریم آنها می‌باشد و این معنی را صاحب
"عسناوین" و "شیخ الشرایعه اصفهانی"
پذیرفته‌اند.

۲- بعضی از بزرگان گفته‌اند مقصود از "لاضرر و لاضرار" نفی هر گونه ضرری است که در اسلام جبران نشده باشد زیرا ضررها بر دو گونه‌اند: اول - ضررهای متدارک، که در اسلام جبران شده‌اند (مانند ضرر خمس و زکوة و جهاد و مانند اینها) و بدیهی است که چنین ضررهایی در اسلام وجود دارد. دوم - ضررهای غیر متدارک، و روشن است که چنین ضررهائی در اسلام متفی می‌باشند و مقصود از حدیث "لاضرر و لاضرار" نفی چنین ضررهایی می‌باشد و "شیخ اعظم انصاری" این نظریه را به بعضی از فحول نسبت داده است.

۳- بعضی از اعظم مانند "محقق خراسانی" صاحب "کفایة الاصول" معتقدند که حدیث "لاضرر و لاضرار" نفی حکم به لسان نفی موضوع می‌باشد و مانند حدیث "لا رهایی فی الاسلام" است یعنی همانطوری که پیامبر با این حدیث



می‌خواهند نفی حکم رهیانت در اسلام را بیان فرمایند و آنرا با نفی موضوع نفی کرده‌اند، در حدیث "لاضرر نیز حکم ضرری را با نفی موضوع ضرر نفی کرده‌اند. بنابراین مفاد حدیث نفی آن دسته از احکامی است که موضوع آنها ضرری است. بنابراین اگر موضوعی ضرری نباشد اما حکم آن موضوع ضرری باشد حدیث "لاضرر شامل آن نمی‌گردد.

۴- برخی از بزرگان و محققین مانند "شیخ اعظم انصاری" و "محقق نائینی" معتقدند در حدیث نفی هر گونه حکم ضرری نفی شده است. اعم از آنکه منشاء ضرر، موضوع ضرری باشد مانند وضویی که ضرر داشته باشد و یا منشاء ضرر، نفس حکم باشد نه موضوع آن، مانند حکم به لزوم عقدی که یکی از طرفین معامله مغبون شده باشد.

۵- بعضی از محققین معاصر معتقدند: "منفی" در حدیث "لاضرر، هر گونه حکم و موضوعی است که ضرر از آن ناشی شده باشد.

۶- حضرت امام (ره) می‌فرمایند: مقصود از "لاضرر" یک حکم سلطانی و حکومتی است. یعنی در این حدیث رسول اکرم ﷺ از

زبان عرب، گاهی "حرف نفی" استعمال می‌شود ولیکن مقصود از آن "نهی" می‌باشد مانند اینکه در قرآن مجید آمده است: "ولا رفث

ولا فسوق ولا جدال فی الحج" یعنی در حج نزدیکی با زنان و دروغ و قسم جایز نیست و مقصود از آن این است که شخص مُحرم نباید هیچیک از این کارها را انجام دهد و همچنانکه رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: "لا سبق الا فی خف او حافر" یعنی نباید هیچ گونه مسابقه جز در حیواناتی که خف و یا حافر دارند، انجام گیرد و همچنین است جمله‌های دیگری که در کلمات شارع مقدس به کار رفته است و می‌بینیم که این استعمال بسیار شایع است و بنابراین کلام محقق خراسانی که می‌فرماید چنین استعمالی در لغت شایع نیست قابل قبول نمی‌باشد اما به هر حال حمل حرف نفی بر نفی در حدیث "لاضرر صحیح نخواهد بود زیرا در مواردی که

حرف نفی بر نفی حمل می‌شود لازم است، قریبه‌ای بر آن وجود داشته باشد (مانند مثالهایی که بیان گردید) اما اگر چنین قریبه‌ای وجود نداشته باشد (مانند حدیث "لاضرر") حمل نفی بر نفی صحیح نخواهد بود زیرا به ظاهر، هیئت ترکیبی در "لاضرر، اخبار از نفی وجود ضرر می‌باشد و پیامبر اکرم ﷺ نیز، در مقام بیان این مطلب هستند که به مخاطب بفرمایند: شما فردی هستید که در خارج، ایجاد ضرر می‌نمایید و چنین امری در اسلام و حوزه حکومتی آن وجود ندارد! علاوه بر اینکه در پاره‌ای از روایات آمده است "لاضرر و لاضرار فی الاسلام" و روشن است که جمله ظریف "فی الاسلام" ظرف مستقر است و متعلق آن نیز کائن یا استقری محذوفی است، و با این اوصاف، پیدا است که معنای مذکور چنین خواهد بود، که ضرر ضراری در اسلام وجود ندارد و اگر ظرف، متعلق به ضرر و ضرار بوده باشد معنای آن چنین خواهد شد که اسلام، ظرف ضرر و ضرار نیست و چنین

آن جایی که دارای اختیاراتی از طرف خداوند بوده و می‌توانسته از طرف خود بر اساس اختیاراتی که به او داده شده است، امر و نهی حکومتی نماید لذا در این حدیث می‌خواهند بفرمایند در حوزه حکومتی من نباید هیچ گونه ضرر و ضیعی را کسی بر دیگری وارد آورد و حدیث "لاضرر" که از آن حضرت صادر شده است، علت فرمان قطع درخت، را که منشاء ضرر بوده و سمره بر انصاری وارد می‌آورد بیان می‌نماید و اساس آن حکم، ولایت و اختیاراتی است که آن حضرت بر مردم داشته‌اند. پیدا است حکم مذکور، یک حکم الهی نبوده بلکه اعمال ولایت از طرف حضرت رسول اکرم ﷺ بوده است.

بررسی اقوال

□ **بررسی قول اول:** (کسانی که لاضرر را به معنای نفی از ضرر دانسته‌اند)
کسانی که "لاضرر" را به معنای (نهی از ضرر) دانسته‌اند. در توجیه آن می‌گویند: در

●● چگونه ممکن است خداوند حکیم علی‌الاطلاق، از تشریح چنین حکمی غفلت ورزد و رسول اکرم با حدیث "لاضرر" حکم مذکور را تشریح نماید؟!

معنایی بعید به نظر می‌رسد. نکته دیگری که در این حدیث وجود دارد و مناسبتی هم با معنای "نهی" ندارد این است که رسول اکرم ﷺ در "قضیه سمره بن جندب" به انصاری فرمودند که برو نخل سمره را درآور و به سویش بینداز! و بدیهی است که آن حضرت خواسته‌اند با چنین دستوری، ماده "ضرر" را قلع و قمع نمایند و لذا این امر را در مقام تعلیل، به جمله "فانه لاضرر ولاضرار" معلل می‌سازد و دستور مذکور با نهی از ضرر و ضرار هیچ گونه مناسبتی ندارد.

□ **پروسی قول دوم:** بعضی از بزرگان فرموده‌اند: مقصود از "نفی ضرر و ضرار" نفی ضرر و ضرار غیر متدارک می‌باشد و در توجیه آن

گفته‌اند فقها در باب ضمان می‌فرمایند که: اگر عین مضمونه تلف شود، بر ضامن واجب است مثل و یا قیمت آن را برحسب مورد بپردازد و چنین امری به منزله ادای نفس عین که تکلف شده است، می‌باشد و در صورتی که شارع اقدس حکم به لزوم تدارک ضرر نماید، ضرر متدارک، به منزله ضرری که معدوم است، تلقی می‌گردد و صحیح است درباره آن گفته شود: "لاضرر ولاضرار" شیخ انصاری در پاسخ این نظریه می‌فرماید: ضرر خارجی به مجرد اینکه شارع، حکم به جبران آن نموده است به منزله ضرر معدوم، نمی‌باشد. زیرا ضرر، در هر صورت ضرر است چه حکم به جبران آن شده باشد و چه حکم به جبران آن نشده باشد. بنابراین در اسلام، "ضرر و ضرار" به طور کامل، نفی شده است و حکم به جبران، معنای آن، این نیست که چنین حکمی ضرر را منتفی می‌سازد بلکه ضرر وقتی جبران آن در خارج تحقق پذیرد و به عبارت دیگر مجرد حکم به جبران ضرر، رافع ضرر نیست بلکه جبران ضرر در خارج، رافع ضرر است و این

امر به هیچ وجه نمی‌تواند به عنوان مجوزی برای "اضرار" به دیگران تلقی شود بنابراین ضرر محکوم به تدارک با ضرری که محکوم به تدارک نیست، در اسلام نفی شده‌اند. علاوه بر این اگر ما چنین

معنایی را بپذیریم - این معنا - یا موردی که در حدیث "لاضرر" و قضیه سمره و انصاری، ذکر شده، سازگاری نخواهد داشت زیرا همچنانکه گذشت - در این حدیث، مالی از شخص انصاری تلف نشده بود بلکه ضرری که بر وی وارد آمده بود، یک نوع ضرر عرضی و یا معنوی بود که قابل جبران با مال نبود. چنانکه اگر سمره مبلغی را به ازاء چنین ضرری به انصاری می‌پرداخت، جبران

●● اگر موضوعی فی نفسه، ضرری نباشد اما در اثر امر خارجی از قبیل احتیاط و یا تکرار در عمل ضرری گردد حدیث لاضرر می‌تواند چنین حکمی را نفی نماید.

خسارت نمی‌شد بنابراین در مورد حدیث "لاضرر" مسأله تدارک یا عدم تدارک، مطرح نیست مگر آنکه تدارک را، شامل قلع و قمع درخت سمره بدانیم و چنین احتمالی در روایت بسیار بعید به نظر می‌رسد.

□ **پروسی قول سوم:** قول سوم قولی است که محقق خراسانی آنرا پذیرفته است و خلاصه آن، چنین است که حدیث "لاضرر" از قبیل حدیث "لارهبانیه فی الاسلام" می‌باشد به این معنی که همچنانکه حدیث "لارهبانیه فی الاسلام" نفی موضوع رهبانیت می‌کند اما مقصود از آن نفی حکم رهبانیت است به این معنی شارع اقدس چنین حکمی نکرده است. همین طور حدیث "لاضرر" نفی موضوع ضرر و ضرار می‌نماید و مقصود از آن نفی جعل حکم ضرری است همانطوری که حدیث "لاریابین الوالد والولد" نفی جعل حکم ربا بین والد و ولد (به لسان نفی موضوع) می‌نماید، و حدیث لاضرر هم، نفی جعل حکم ضرری را می‌نماید. به هر حال از نظر محقق خراسانی، حدیث "لاضرر" کلیه

موضوعاتی را که ضرری هستند از قبیل: وضوی ضرری، و یا غسل ضرری، و یا معامله ضرری و... نفی می‌کند و مقصود از آن نفی احکام آنها می‌باشد که در توجیه سخن خود می‌فرمایند: حرف (لا) که از حرف نفی است ظاهر در نفی حقیقت و ماهیت است مثلاً وقتی گفته می‌شود: - "لا رجل"، مقصود از آن نفی جنس و ماهیت مرد حقیقه می‌باشد و یا وقتی گفته می‌شود: "لاصلاة لرجل المسجد الا فی المسجد"، مقصود از آن نفی حقیقت و ماهیت ادعایی نماز است از همسایه مسجد مگر در مسجد و مقتضای بلاغت در کلام آن است که در حدیث "لاضرر" نیز، نفی حقیقت ضرر - به ادعا - اراده شده باشد زیرا نفی حقیقت ضرر حقیقه ممکن نیست چون ضرر حقیقه وجود دارد.

مستأخران از اصولیین نظریه "آخوند" را از جهات مختلفی مورد انتقاد قرار داده‌اند و ما نظر خواننده محترم را به کلمات آنان در کتابهای اصولی ارجاع می‌دهیم و مهمترین ایرادی را که بر کلام "آخوند خراسانی" وارد کرده‌اند بیان می‌نماییم و آن ایراد،

این است که: حدیث "لاضرر" همانطوری که احکام ضرری را از موضوعات ضروری نفی می‌کند، اطلاق آن اقتضا می‌نماید که کلیه احکام ضرری (اگر چه موضوعات آنها ضرری هم نباشد) را نیز نفی کند. بنابراین اگر موضوعی فی نفسه، ضرری نباشد اما در اثر امر خارجی از قبیل احتیاط و یا تکرار در عمل ضرری می‌گردد حدیث لاضرر می‌تواند چنین حکمی را نفی نماید و چنین معنایی موجب آن نمی‌گردد که حدیث نفی ضرر در معنای حقیقی، نسبت به موضوعات ضرری و در معنای مجازی، نسبت به موضوعات غیرضرری استعمال گردد زیرا در هر دو صورت مقصود نفی تشریح حکم ضرری است و اسناد در هر دو حقیقت است.

□ **قول چهارم:** قول چهارم قولی است که آن را "شیخ انصاری" و "محقق نائینی" اختیار کرده‌اند و خلاصه آن، این است که: حدیث "نفی ضرر" هرگونه حکمی را که ضرر از آن ناشی شود نفی می‌کند خواه آن ضرر ناشی از نفس حکم باشد (مانند حکم به لزوم عقد

غبنی) و یا ناشی از متعلق آن باشد - که غالباً نیز چنین است - (مانند وضوی ضرری و یا غسل ضرری): زیرا نفس حکم به وضو، ضرری نیست بلکه ضرر از وضو، که متعلق حکم است ناشی می‌شود.

گرچه این قول، مصون از اشکالاتی است که بر اقوال گذشته وارد می‌آید اما در عین حال خالی از اشکال هم نیست زیرا در این قول، نفی، تنها به نفی حکم ضرری اختصاص یافته است با اینکه حدیث "نفی ضرر" شامل نفی حکم و نفی موضوع، هر دو می‌گردد چنانکه خواهد آمد...

□ **قول پنجم:** قول پنجم که قول "مختار" می‌باشد، این است که: حدیث "نفی ضرر" هرگونه ضرری را نفی می‌کند خواه نفی حکمی باشد، خواه، نفی موضوعی و اختصاص به نفی حکم ضرری ندارد زیرا هم حکم ضرری از نظر عقلاء و شارع مقدس منفی است و هم موضوعی که در خارج، موجب ضرر می‌گردد منفی می‌باشد و غرض شارع نیز از نفی ضرر قلع و قمع هرگونه ضرر، می‌باشد، بنابراین حدیث "نفی ضرر" نه تنها احکام ضرری را در بر می‌دارد، و بلکه ضررهای خارجی نیز را که از طرف مردم در جامعه تحقق می‌یابد، نفی می‌نماید و در بعضی از روایات وارده در نفی ضرر، نفی موضوع ضرری آمده است مانند «سمره» که در خارج بر انصاری ضرر وارد می‌نمود و رسول اکرم ﷺ نیز به او فرمودند: «یا سمره انت رجل مضار».

□ **قول ششم:** قول ششم قول بعضی از بزرگان معاصر است که فرمودند که مقصود از "نفی ضرر"، "نهی از اضرار" می‌باشد و نهی در آن "نهی سلطان" است زیرا حضرت رسول ﷺ نه تنها داری منصب تبلیغ احکام می‌باشد و مردم را با احکام الهی ارشاد می‌فرماید، بلکه دارای منصب تشریح حکم و بیان احکام مولوی نیز، هست یعنی: می‌تواند اموری را که در حوزه حکومتی خود مصلحت می‌داند، مورد امر و نهی قرار دهد بی آنکه حکم مذکور جنبه الهی داشته باشد و حدیث "لاضرر" در مقام بیان چنین حکمی است. و آن حضرت، در مورد قضیه سمره و انصاری می‌خواست است از چنین اختیاری که خداوند به او افاضه فرموده است، استفاده نماید و سمره را از تصرف در

ملکش که موجب فساد می‌شده است، منع فرموده است (اگر چه این امر منجر به ضایع شدن حق شرعی او که عبارت بوده از حق ورود به باغ و بوستان و استفاده از نخل بشود) و بر این اساس است که به انصاری دستور می‌دهد که وی نخل سمره را درآورد و به سویش بیندازد.

این قول با تأمل در حدیث، قابل پذیرش نیست زیرا اول اینکه: حمل نفی بر نهی خلاف ظاهر حدیث است و دوم اینکه: از حدیث حکم سلطانی مولوی استفاده نمی‌شود

فراغ عبارت از آن نیست که حاکم بتواند تشریح حکم نماید بلکه عبارت تست از: تنظیم امور شرعی براساس نیاز حکومت و در حدیث نفی ضرر و ضرر نیز نیازی به حکم سلطانی مولوی نمی‌باشد مگر آنکه بگوییم: "خداوند متعال، در مورد ضرر حکمی نداشته و آن را نفی نکرده است و حضرت رسول ﷺ هم متوجه گردیده که چنین حکمی از طرف خداوند نیست و ناچار شده است تا خود، شخصاً، حکم منع از ضرر را تشریح نماید تا با حکم وی، احکام الهی کامل شود." این سخن

●● برای هر حاکم، یک منطقه فراغ وجود دارد که مجاز است در آن آنچه

را که مصلحت می‌بیند انجام دهد و این منطقه فراغ عبارت از آن نیست

که حاکم بتواند تشریح حکم نماید.

به هیچ وجه قابل پذیرش نیست! چگونه ممکن است خداوند حکیم علی‌الاطلاق، از تشریح چنین حکمی غفلت ورزد و رسول اکرم با حدیث "لاضرر" حکم مذکور را تشریح نماید؟! بنابراین: در مورد حدیث "لاضرر" هرگونه حکم مولوی، جز حکم مولوی الهی وجود ندارد و هیچ گونه حکمی نیز از طرف رسول اکرم ﷺ تشریح نشده است، بلکه - همچنانکه در آن ماجرا گذشت - حضرت تصمیم داشته است، ضرری را که سمره بر انصاری وارد می‌نموده است، با حکم الهی "نفی ضرر" است ریشه کن سازد. بنابراین: حدیث "لاضرر" در مقام بیان حکم ارشادی است نه مولوی علاوه بر آن اگر حدیث نفی ضرر خود در مقام بیان حکم سلطانی مولوی بوده باشد، در نتیجه لازم می‌آید که در مقام ضرب یک قاعده کلی فقهی نباشد بلکه در مقام بیان حکم جزئی و مشخص در ارتباط با مسأله سمره و انصاری باشد. بنابراین نمی‌توان از آن به عنوان یک حکم کلی استفاده کرد و این با ظاهر بلکه صریح لفظ حدیث که در آن آمده است "لاضرر و لااضرار فی الاسلام" مغایرت دارد به هر حال احتمال مذکور در حدیث "لاضرر و لااضرار" بسیار ضعیف است و محتمل است محقق مذکور معنای دیگری را قصد نموده باشند که ما آن را در نمی‌یابیم.

والله والعالم.

و دلیلی نیز در حدیث بر چنین برداشتی وجود ندارد و چنین منصبی برای رسول اکرم ﷺ از این حدیث و سایر احادیث بدست نمی‌آید بلکه مستفاد از آیه شریفه "وما علی الرسول الا البلاغ المبین" (یعنی نیست بر پیامبر مگر تبلیغ احکام) آنست که از برای رسول اکرم ﷺ فقط منصب تبلیغ احکام و ارشاد انام، به احکام خداوند منان ثابت است. آری، مطلبی را که می‌توان در این مقام اشاره کرد و شاید مقصود محقق مذکور نیز همان باشد این است که: رسول اکرم ﷺ در امورات عرفی می‌تواند تصمیم بگیرد همانطوری که سایر حکام و اهل عرف در تنظیم امور خود و تمشیت و راه انداختن کارها این حق را دارند که در جایی که امر و نهی شرعی نباشد، تصمیم‌گیری نمایند. مثلاً دولتها می‌توانند حکومت خود را براساس قوای سه‌گانه (مجریه، مقننه، قضائیه) تشکیل دهند و هر قوای را از قوه دیگر مستقل سازند و یا اینکه یکی از قوای سه‌گانه را به بخشهای مختلفی تقسیم نمایند و کارهای هر بخش را به افراد معینی واگذار کنند تا در اثر تقسیم کار، انجام امور دولت و مردم بهتر و منظم‌تر صورت پذیرد و ارتباط امور نیز به طور صحیحی انجام گیرد و به قول مرحوم آیت... شهید، محمد باقر صدر برای هر حاکم، یک منطقه فراغ وجود دارد که مجاز است در آن آنچه را که مصلحت می‌بیند انجام دهد و این منطقه